



تفسیر قرآن کریم (۱۵)

امام خمینی (ره)

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سوره حجر

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (حجر، ۹/۱۵)

قوله تعالى: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (قدر، ۱/۹۷) در این آیه شریفه مطالب عالییه ایست که اشاره ای به بعض آن خالی از فایده نیست:

مطلب اول در این که در این آیه شریفه و بسیاری از آیات شریفه تنزیل قرآن را نسبت به ذات مقدس خود دهد؛ چنانچه فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مَبَارَكَةٍ» (بخان، ۳/۴۴) إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ، الی غیر ذلك از آیات شریفه و در بعض آیات نسبت به جبرئیل که روح الامین است می دهد؛ چنانچه فرماید: «نَزَّلَ بِهِ الرُّوحَ الْأَمِينُ» (شعراء، ۱۹۳/۲۶)

علماء ظاهر، در این مقامات گویند این از قبیل «یا هامان ابن لی صرحا»،

(غافر، ۴۰/۳۶) مجاز است. نسبت تنزیل، مثلاً، به حق تعالی از باب آن است که ذات مقدس سبب تنزیل و آمر آن است. یا آن که تنزیل نسبت به حق حقیقت است و چون روح الامین واسطه است به او نیز نسبت دهند مجازاً و این برای آن است که نسبت فعل حق به خلق را چون نسبت فعل خلق به خلق انگاشته اند؛ پس، مأموریت عزرائیل و جبرائیل را از حق تعالی چون مأموریت هامان از فرعون، و بناها و معمارها از هامان دانند. و این قیاسی است بس باطل و مع الفارق. و فهم نسبت خلق به حق، و فعل خلق و خالق، از مهمات معارف الهیه و امهات مسایل فلسفیه است که از آن، حل بسیاری مهمات شود؛ از آن جمله مسأله جبر و تفویض است، که این مطلب ما از شعب آن است.^۱

حافظ و نگاهبان آن، ذات مقدس حق جل جلاله است؛ چنانچه فرماید در کریمه مبارکه: «إنا نحن نزلنا الذكر وإنا له لحافظون».

و اما شارح و مبین آن، ذوات مطهره معصومین از رسول خدا تا حجت عصر عجل الله فرجه، که مفاتیح وجود مخازن کبریا و معادن حکمت و وحی و اصول معارف و عوارف و صاحبان مقام جمع و تفصیلند.

و اما وقت وحی، لیلۃ القدر است، که اعظم لیالی و «خیر من الف شهر» (قدر، ۹۷/۳) و نورانی ترین از منہ و فی الحقیقه وقت وصول ولی مطلق و رسول ختمی صلی الله علیه و آله است.

و اما کیفیت وحی و تشریفات آن از نطاق بیان در این مختصر خارج است و محتاج به فصلی است جداگانه که به واسطه طول آن از آن صرف نظر می کنیم.^۲ با این ترتیب دین، همیشه پایدار و زنده خواهد ماند ولی شما ماجرا جویمان فتنه انگیز با همین باقی و زنده ماندن دین اسلام مخالف و طرف هستید و حسرت های خود را بگور خواهید برد. آنکه دین محکم با این اساس پابرجا آورده، خود نگاهدار او است: «إنا نحن نزلنا الذكر وإنا له لحافظون» این آیه تخت های سلاطین جهان را تخته گور می کند.^۳

خداوند تعالی، حافظ دین و حوزه های دینی است «إنا نحن نزلنا الذكر وإنا له لحافظون».^۴

هزاران شکر که ما را از امت خاتم النبیین محمد مصطفی صلی الله علیه

وآله وسلم قرار داد، افضل و اشرف موجودات و از پیروان قرآن مجید، اعظم و اشرف کتب مقدس و صورت کتبیة حضرت غیب مستجمع جمیع کمالات به صورت وحدت جمعیه و ضمانت حفظ و صیانت آن را از دستبرد شیاطین انس و جن فرموده: «انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون»، قرآنی که نه یک حرف بر آن افزوده شده و نه یک حرف کاسته. کتاب کریمی که ما را از برخورد انبیاء معظم الهی با مستکبرین جهان و جهانخواران طول تاریخ آگاه نموده و از طریقۀ حضرت خاتم الرسل صلی الله علیه وآله وسلم با مشرکان و زورگویان و کفار و در رأس آنان منافقان، مطلع کرده و این برخورد، جاویدان و برای هر عصری و هر مصری است.^۵

﴿فَاذا سوَّيته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين﴾

(حجر، ۲۹/۱۵)

چنانچه محی الدین گفته که وجود به وسیله «بسم الله الرحمن الرحيم» ظاهر شده است و مشیت است که ریسمان محکمی است میان آسمان الهیت و زمین های خلقی و دست آویز استواری است که از آسمان واحدیت متدلی شده و متحقق به مقام واحدیت گشته و کسی که افقش با افق مشیت یکی است، اوست سبب متصل میان آسمان و زمین و به واسطه او خداوند وجود را آغاز نموده و با او ختم خواهد کرد و اوست حقیقت محمدیه و علویه صلوات الله علیه و اوست خلیفه الله بر اعیان ماهیات و اوست مقام واحدیت مطلقه و اضافه اشراقیه ای که زمین های تاریک را روشن نموده و فیض مقدسی که به واسطه او بر مستعدهای تاریک افاضه شده و آب زندگی است که ساری در همه چیز است «وجعلنا من الماء کل شیء حی» (انبیاء، ۳۰/۲۱) (و از آب هر چیز زنده را قرار دادیم) و آن آب پاکیزه ایست که چیزی از کثافت های طبیعت و نجاست های ظلمانیت و ناپاکی های امکانیت آن را آلوده نمی سازد و او نور آسمان ها و زمین است «الله نور السموات والأرض» (نور، ۳۵/۲۴) و مقام الهیت را دارد: «وهو الذی فی السماء اله و فی الأرض اله» (زخرف، ۸۴/۴۳) «اوست که اله در آسمان و اله در زمین است» و اوست هیولای اول و با آسمان، آسمان است و با زمین،

زمین و اوست مقام قیومیت مطلق بر اشیاء «ما من دابة إلا هو آخذٌ بناصيتها» (هود، ۵۶/۱۱) «وهیچ جنبنده ای نیست مگر اینکه او زمامش را به دست دارد» و اوست نفس رحمانی که خدا می فرماید: «ونفخت فیہ من روحی» «ما از روح خود در او دمیدیم».^۶

«روح» در اصطلاح حکما گاهی اطلاق شود بر روح نفسانی، که مبدأ آن دماغ و محرای آن اعصاب است؛ و آن ظهور و نازله روح مجرد «امر»ی است که سرّ سبحانی و «روح اللّٰه» مشار الیه بقوله: «ونفخت فیہ من روحی» می باشد.^۷

﴿قال فاخرج منها فانك رجيم﴾ (حجر، ۳۴/۱۵)

شیطان که مجاور عالم قدس و در سلك کرّوبین به شمار می رفت، آخر الأمر به واسطه ملکات خبیثه از مقام مقربین درگاه تبعیدش و به ندای: فاخرج منها فانك رجيم مرجومش نمودند. پس، ما بازماندگان از کاروان عالم غیب و فرو رفتگان در چاه عمیق طبیعت و مردودان به اسفل السافلین چطور می توانیم با دارا بودن ملکات خبیثه شیطانیّه لایق محضر قدس گردیم و مجاور روحانیین و رفیق مقربین شویم.^۸

﴿قال ربّ بما اغويتني لازينن لهم في الأرض ولاغوينهم أجمعين﴾ (حجر، ۳۹/۱۵)

ای مشرک مدّعی توحید و ای ابلیس در صورت آدمیزاده، تو این ارث را از شیطان لعین بردی که خود را متصرف می بیند و فریاد لاغوينهم می زند. آن بدبخت و شقیّ در حجابهای شرک و خودبینی است؛ و آنان که عالم و خود را مستقل دانند نه مستظلّ و متصرف دانند نه مملوک، از شیطنت ابلیس ارث برده اند. از خواب گران برآی، و به قلب خود برسان آیات شریفه کتاب الهی و صحیفه نورانی ربوبی را. این آیات با عظمت برای بیدار کردن من و تو فرو فرستاده شده، و ما جمیع حظوظ خود را منحصر به تجوید و صورت آن کردیم و از معارف آن غفلت ورزیدیم تا شیطان بر ما حکومت کرد و حکمفرما شد و

در تحت سلطه شیطان واقع شدیم.^۹

﴿إِلَّا عِبَادِكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾

(حجر، ۴۰/۱۵)

اگر بخواهید که کارهایتان که برای خدا باشد به نتیجه برسد، باید دست از هواهای نفسانی بردارید شیطان از انسان دست بردار نیست، قسم خورده است برای خدا، من در ذهنم این است که به خدا تشر رفته است، که قسم خورده است که نمی گذارم اینها چیزی بشوند، «إِلَّا عِبَادِكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ». شما با يك همچو دشمن قسم خورده ای مواجه هستید، به جنگ او بروید.^{۱۰}

﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ﴾

(حجر، ۴۷/۱۵)

اگر خدای نخواستہ ریشهٔ اخلاق فاسده و ظلمات و کدورت های نفسانیہ به کلی زایل نشد در احوال و عذاب های روز قیامت و مواقف پنجاه گانه آن واقع شود و در تحت فشارها و عذاب های بیشتری واقع گردد تا بلکه امر، به عذاب سخت جهنم منتهی نشود و اگر در این مواقف هولناک نیز نور فطرت غلبه نکرد کار منتهی به جهنم شود چنانچه گفته اند «آخر الدواء الكي» آخرین معالجه، داغ کردن است. پس در غارهای گوناگون جهنم او را در طبقات آن محبوس کند تا غل و غش از باطن نفس و فطرت پاک شود و طلای خالص فطرت اللہ که لایق دار کرامت حق است پیدا شود و از اجناس غریبه خالص گردد «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ» و کیفیت این نزاع در اشخاص مختلف است حسب اختلاف کمال.^{۱۱}

اسلام می خواهد اینهایی که منحرف هستند اینها را برگرداند به يك راه راستی، به يك راه سلامتی، همه با هم برادر باشند، همه با هم دوست باشند، محبت داشته باشند، مثل اهل بهشت باشند که «إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ» برادرند. همه، هیچ حقد و حسدی آنجا دیگر نیست، شستشو شده اند، اگر خدای نخواستہ هم جهنمی باشیم در جهنم شستشو می شود، جهنم راه بهشت است.^{۱۲} یکی از عذاب هایی که در جهنم اهل جهنم به آن مبتلا هستند، «خصام اهل

«السنار»^{۱۳} است و یکی از نعمت هایی که اهل بهشت متنعمند آن اخوانی است که، «اخوانا علی سرر متقابلین». آن برادری و محبت که بین اهل بهشت است یکی از نعمت های بزرگ خداست و آن خصامی که در جهنم است، یکی از عذاب های است که بر اهل جهنم است که دایم تو سر هم می زنند. و اهل معرفت می گویند که هر چیزی که در بهشت و در جهنم ظهور پیدا می کند سابقه ندارد، از خود آدم است. در روایت هم هست اینکه زمین بهشت و جهنم قاع^{۱۴} است، هیچ چیز ندارد صاف است و در يك روایتی که سابقاً من دیدم (حالا نمی دانم تمام معنایش درست چه جور است) این است که گاهی در بهشت يك اشخاصی، ملائكة الله مشغول يك بنا می شدند و گاهی می ایستادند. ظاهراً پیغمبر اکرم شاید در شب معراج این را ملاحظه فرمودند. سؤال کردند از جبریل، اینان چرا گاهی می ایستند و گاهی کار می کنند. عرض کرد که اینها اعمالی که مردم می کنند، مادامی که اشتغال دارند به عمل خیر، اینها مصالحشان محقق می شود و مشغول بنا می شوند، آن وقتی که آنان مشغول این کار نیستند. آنان هم. در هر صورت يك مسأله ای است این در پیش اهل معرفت که تمام چیزهایی که در جهنم و بهشت هست این از خودماست. اینطور نیست که خدای تبارك و تعالی يك آتشی تهیه کرده است که ما را بسوزاند، ما خودمان تهیه می کنیم. در قرآن هم هست که اینها اعمال شماست که رد به خودتان می شود. ما می توانیم خودمان را در این عالم راجع به این محکی که از دو تا آیه شریفه استفاده می شود بشناسیم که آیا اهل نار هستیم یا اهل بهشت.^{۱۵}

﴿ولقد اتيناك سبعا من المثاني والقرآن العظيم﴾ (حجر، ۸۷/۱۵)

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی به من فرمود: «ای محمد، همانا برای تو فرستادیم سبع مثانی و قرآن عظیم را.» به من منت جداگانه گذاشت به فاتحة الكتاب؛ و آن را در ازاء قرآن قرار داد. و همانا فاتحة الكتاب شریف ترین چیزی است که در گنج های عرش است؛ و خدای تعالی اختصاص داد محمد صلی الله علیه و آله را و شرف داد آن بزرگوار را به آن، و شريك نفرمود در آن احدی از انبیاء خود را غیر از سلیمان را که عطا

کرد به او از «فاتحه» بسم الله الرحمن الرحيم را؛ چنانچه از بلقیس حکایت کند که گفت: انی القی الی کتاب کریم. انه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم. (نمل، ۲۹/۲۷-۳۰) پس، کسی که قرائت کند آن را در صورتی که معتقد باشد به دوستی محمد و آل محمد و منقاد باشد به امر آن و مؤمن باشد به ظاهر و باطن آن، عطا فرماید خدای تعالی به او به هر حرفی از آن، حسنه ای، که هر یک از آن حسنات افضل است برای او از دنیا با هر چه در آن است از اصناف اموال و خیرات آن. و کسی که استماع کند به قاری که قرائت کند آن را، می باشد برای او به قدر ثلث آن چه برای قاری است. پس زیاد کند هر یک از شما از این خیر که عرضه بر او شده، زیرا که آن غنیمتی است. مبادا وقتش از دست برود و حسرتش در دل های شما باقی ماند.»^{۱۶}

و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که «اگر به مرده ای هفتاد مرتبه «حمد» بخوانند و روح او برگردد، امر عجیبی نیست.»^{۱۷}
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده که «هر که فاتحة الكتاب را قرائت کند، ثواب قرائت دو ثلث قرآن به او می دهند.»^{۱۸} و در روایت دیگر است که «مثل آن است که تمام قرآن را قرائت نموده.»^{۱۹}

و از ابی بن کعب روایت شده^{۲۰} که گفت: «قرائت کردم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فاتحة الكتاب را. پس فرمود: «قسم به آن که جان من به دست اوست، نازل فرموده خداوند در تورات و انجیل و زبور و قرآن مثل فاتحة الكتاب را. آن ام کتاب و سبع مثانی است. و آن مقسوم است بین خداوند و بنده اش، و برای بنده او است هر چه سؤال کند.»^{۲۱}

(حجر، ۹۹/۱۵)

﴿واعبد ربك حتى يأتيك اليقين﴾

فصل نهم: در اسرار وقت است

و آن در مسلك اهل عرفان و مشرب اصحاب ايقان، از اول استواء شمس حقیقت است در غایت ظهور آن، به احدیت جمع اسماء که آن وقت صلوة ظهر است که صلوة ربّ است. و صلوة رسول الله صلی الله علیه و آله در معراج است که مظهر استواء نور احدی است و جمع احمدی است که خود، عرش استواء رحمن است:

«الرحمن علی العرش استوی». (طه، ۵/۲۰) و از این جا سرّ وقوع آن در معراج معلوم شود، با آنکه معراج در شب واقع شده، تا اوّل طلوع شمس مالکیت از افق یوم القیمه که یوم اتیان یقین است: و اعبد ربك حتى یاتیک الیقین. ۲۲

مادامی که عبد در کسوه عبودیت است، نماز و جمیع اعمال آن از عبد است؛ و چون فانی در حق شد، جمیع اعمال او از حق است و خود را تصرفی در آنها نیست؛ و چون به صحو بعد المحو و بقاء بعد الفناء نایل شد، عبادت از حق است در مرآت عبد. و این اشتراك نیست بلکه «امر بین الامرین» است.

و نیر تا سالک است، عبادت از عبد است؛ و چون اصل شد، عبادت از حق است. و این است معنی انقطاع عبادت پس از وصول: و اعبد ربك حتى یاتیک الیقین؛ ای الموت. و چون موت کلی و فنای مطلق دست داد، حق عابد است و عبد را حکمی نیست؛ نه آنکه عبادت نکند بلکه عبادت کند و کان الله سمعه و بصره و لسانه ۲۳. و آنچه بعضی از جهل از متصوّفه گمان کرده اند از قصور است. و چون عبد به خود آمد، عبادت از حق است در مرآت عبد واقع شود، و العبد سمع الله و لسان الله گردد. ۲۴

سوره نحل

﴿فادخلوا ابواب جهنم خالدين فيها فلبئس مثوى المتكبرين﴾

(نحل، ۲۹/۱۶)

آتشی که جهنم از نفس او بسوزد ما ادراك آن را و تصور آن را نمی توانیم بکنیم، مگر آنکه خدای نخواستہ جزو متکبران گردیم و این خلُق زشت ناهنجار را اصلاح نکرده از این عالم منتقل شویم و بالمعاینه آن را ببینیم. فلبئس مثوی المتکبرین. ۲۵

﴿للذین احسنوا فی هذه الدنيا حسنة ولدار الاخرة خیر ولنعم دار

(نحل، ۳۰/۱۶)

المتّقین﴾

قول خدای تعالی: ولنعم دار المتّقین به حسب روایت عیّاشی از حضرت باقر علیه السلام، تفسیر به «دنیا» شده است. ۲۶ پس، عالم ملک، که مظهر جمال و جلال

است و حضرت شهادت مطلقه است، به يك معنى مذمتى ندارد؛ و آنچه مذموم است دنیای خود انسان است، به معنى وجهه قلب به طبیعت و دل‌بستگی و محبت آن است که آن منشأ تمام مفاسد و خطاهای قلبی و قالبی است.^{۲۷}

﴿فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون﴾

(نحل، ۴۳/۱۶)

فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون از طریق سنیان سه حدیث^{۲۸} وارد شده که اهل ذکر علی بن ابیطالب است.^{۲۹}

﴿وانزلنا الیک الذکر لتبیین للناس ما نزل الیهم ولعلهم یتفکرون﴾

(نحل، ۴۴/۱۶)

در قرآن شریف دعوت به تفکر و تعریف و تحسین از آن بسیار شده، قال تعالی: وانزلنا الیک الذکر لتبیین للناس ما نزل الیهم ولعلهم یتفکرون. در این کریمه، مدح بزرگی است از تفکر، زیرا که غایت انزال کتاب بزرگ آسمانی و صحیفه عظیمه نورانی را احتمال تفکر قرار داده؛ و این از شدت اعتناء به آن است که بس احتمال آن موجب یک همچو کرامتی عظیم شده. و در آیه دیگر فرماید: «فاقصص القصص لعلهم یتفکرون» (اعراف، ۱۷۶/۷) و از این قبیل یا قریب به آن، آیات بسیار است و روایات درباره تفکر نیز بسیار است. از حضرت ختمی مرتبت^ﷺ منقول است که چون این آیه شریفه نازل شد که می فرماید: «ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات...» (آل عمران، ۱۹۰/۳) الخ فرمود: ویل لمن قرأها ولم یتفکر فیها.^{۳۰} عمده در این باب آن است که انسان بفهمد تفکر ممدوح کدام است؛ و الا در این که تفکر در قرآن و حدیث ممدوح است شک نیست.^{۳۱}

﴿یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیہ شفاء للناس ان فی

(نحل، ۶۹/۱۶)

ذک لایة لقوم یتفکرون﴾

اگر گفته شود مطلق شفا خواستن از چیزی شرک است با هر عنوانی باشد، گوئیم بنا به گفته شما خدا نیز دعوت به شرک کرده در سوره نحل (آیه ۶۹)

يُخْرِجُ مِنْ بَطُونِهَا شَرَابًا مُخْتَلَفَ الْوَانِهِ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.

درباره زنبور عسل می فرماید خارج می شود از بدن آن شربتی با رنگهای گوناگون که در آن شفا می باشد برای مردم و در این آیتی است برای متفکران، اینکه اگر ما از عسل شفا طلب کنیم برای اینکه خدا در آن شفا قرار داده ما مشرک می شویم و خدای عالم که پیامبران را برای نشر توحید فرستاده، خود راه شرک باز کرده به روی آنها و آنان را دعوت به شرک می کند یا آنکه شفا خواستن جز توسل و توجه به خدا نیست و ماجرا جویان بیخرد آن را پیش خود تفسیر کرده تا دینداران را به خرافات نسبت دهند.

اینجا يك طراری عجیبی به یاد نویسندگان ماجرا جو افتاده می گویند: (شما می گویند تربت امام شفای هر درد و امان از هر بلایی است پس بگویند تمام بیمارستانها و داروخانه ها و دانشکده های طب و داروسازی را برچینند) جواب این مغالطه آنست که بنا به گفته شما اگر قرآن راست می گوید، خوبست هر کس يك خيك عسل در منزل گذارد و از شر طبیب و دارو رها شود و خوبست اگر در عسل شفا هست در تمام بیمارستانها و دانشکده های طب و داروسازی بسته شود این بیهوده سرایی و یاوه گویی برای آنست که مورد استعمال این داروی الهی را شما نمی دانید، تمام داروهای الهی و توسلات به امور غیبی وقتی است که طبیعت و اسباب طبیعی که همه از کارخانه خدایی هستند و عمال قدرت حق تعالی هستند از کار بایستند و راه چاره جویی از اسباب ظاهریه کوتاه شود و معالجه اطباء و داروهای آنها بی فایده شود، آنگاه خدا يك راه امیدی به روی بندگان خود باز کرده که یکسره از خدا و اسباب غیبی مأیوس نشوند و دل به طبیعت و آثار طبیعت یکسره نبندند و از خدای عالم و آفریدگار خود غافل نشوند. آن گاه این شفا جویی گاهی مورد قبول شود با شرایطی که در برداشتن تربت و استعمال آن بکار رود و الا این طور نیست که خدای عالم با این آیه شریفه بخواهد جریان طبیعت را فلج کند و سنت محکمه طبیعت را بهم زند و آن گاه هیچ منافاتی ما بین بکار بستن اسباب طبیعت و رفتن پیش اطباء و کارمندان این

جریان محکم طبیعت نیست با توسل به خدای عالم و طبیعت زیرا که جریان طبیعت نیز از مظاهر قدرت حق تعالی است و خداست که به هر دارویی خاصیتی داده. مگر آثاری که در داروی داروخانه ها می بینیم از خود آنهاست؟ این آثاریست که خدای قادر عالم به این داروها داده، اکنون اگر خدا پرستی به قوه توحیدی که دارد بگوید همان اثری را که خدا به داروها داده، بعد از مایوس شدن از کارخانه طبیعت، خدای طبیعت به مشتی خاک که خون مظلوم فداکاری در راه خدا به روی آن ریخته شده، داده تا چشم آرزوی مردم را تا دم مرگ از خود نبرد و اگر خواست با آن داروی الهی شفا دهد و اگر خواست مریض با یک دل پر محبت از خدای خود و یک چشم امیدوار به آینده جهان به پیشگاه مقدس او رود (این شرك است یا عین توحید و خدا شناسی است) شما می گوئید این بهتر است یا دل بستن به طبیعت و چشم پوشیدن از آثار غیبی الهی و مایوس شدن از قدرت و رحمت غیر متناهی آفریدگار.^{۳۲}

﴿وَمَنْكُمْ مَنْ يَرُدُّ الَىٰ اِرْذَلِ الْعَمْرِ لِكَىٰ لَا يَعْلَمُ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا﴾

(نحل، ۱۶/۷۰)

چون به پیری رسیدم در هر قدم آن مبتلا باستدراج شدم تا به کهولت و مافوق آن که الان با آن دست بگریبانم «و منکم من یرد الی ارذل العمر لکی لا یعلم من بعد علم شیئا».^{۳۳}

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾

(نحل، ۱۶/۸۹)

قرآن مجید و سنت، شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد. در کافی فصلی است به عنوان «تمام احتیاجات مردم در کتاب و سنت بیان شده است» و «کتاب» یعنی قرآن، «تبیان کل شیء» است. روشنگر همه چیز و همه امور است. امام سوگند یاد می کند (طبق روایات) که تمام آنچه ملت احتیاج دارد در کتاب و سنت هست و در این شکی نیست.^{۳۴}

از تمامی علمای اعلام و فرزندان قرآن و دانشمندان ارجمند تقاضا دارم

که از کتاب مقدسی که «تبیان کل شی» است و صادر از مقام جمع الهی به قلب نور اول و ظهور جمع الجمع تابیده است، غفلت نفرمایند. این کتاب آسمانی - الهی که صورت عینی و کتبی جمیع اسماء و صفات و آیات و بینات است و از مقامات غیبی آن دست ما کوتاه است و جز وجود اقدس جامع «من خوطب به»، از اسرار آن کسی آگاه نیست و به برکت آن ذات مقدس و به تعلیم او خلص اولیای عظام دریافت نموده اند و به برکت مجاهدات و ریاضت های قلبیه، خلص اهل معرفت به پرتوی از آن به قدر استعداد و مراتب سیر بهره مند شده اند. ۳۵

﴿وَلَكِنْ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ (نحل، ۹۳/۱۶)

باید دانست که جمیع مراتب وجود، از غایت اوج ملکوت و نهایت ذرّه جبروت تا منتهی النهایات عالم ظلمات و هیولی، مظاهر جمال و جلال حق و مراتب تجلیات ربوبیت است و هیچ موجودی را از خود استقلالی نیست و صرف تعلق و ربط و عین فقر و تدلی به ذات مقدس حق علی الاطلاق است؛ و تمام آنها علی الاطلاق مسخرات به امر حق و مطیع اوامر الهیه هستند. چنانچه اشاره به این معنی در آیات فرقانیه بسیار است: قال تعالی: «وما رمیت إذ رمیت ولكن الله رمی». (انفال، ۱۷/۸) این اثبات و نفی، اشاره به مقام «امر بین الامرین» است؛ یعنی، تو رمی کردی و در عین حال تو رمی نکردی به آنانیت و استقلال خود؛ بلکه به ظهور قدرت حق در مرآت تو و نفوذ قدرت او در ملک و ملکوت تو رمی واقع شد؛ پس تو رامی هستی. و در عین حال حق جلّ و علا رامی است. و نظیر آن است آیات شریفه ای که در سوره مبارکه «کهف» در قضیه خضر و موسی علیهم السلام است که حضرت خضر بیان اسرار اعمال خود را فرمود: در يك مورد که مورد نقص و عیب بود به خود نسبت داد؛ و در يك مورد که مورد کمال بود به حق نسبت داد؛ و در مورد دیگر هر دو نسبت را ثابت کرد. يك جا گفت: اردت. و يك جا گفت: اراد ربك. و يك جا گفت: اردنا. و همه صحیح بود (کهف، ۸۲-۷۹/۱۸)

و از آن جمله است قول خدای تعالی که می فرماید: «اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ

حین موتها» (الزمر، ۴۲/۳۹). با آنکه ملك الموت موکل برتوقی نفوس است. اللّٰه تعالیٰ هو الهادی والمضل: «یضل من یشاء ویهدی من یشاء» با آنکه جبرئیل هادی است و رسول اکرم، صلی اللّٰه علیه و آله، هادی است: «انما انت منذر ولكل قوم هاد». (رعد، ۷/۱۳) و شیطان مُضِل است. و همین طور نَفْحَةُ الهیه از صور حضرت اسرافیل به عین نَفْحَةُ اسرافیلیه می دمد. ۳۶

نور هدایت فطری است؛ چنانچه اشاره به آن در تنبیه سابق شد. و در این مرتبه از هدایت، «صراط مستقیم» عبارت است از سلوك الی اللّٰه بی احتجاب به حجب ملکی یا ملکوتی؛ و یا سلوك الی اللّٰه بی احتجاب به حجب معاصی قلبیه یا معاصی قلبیه؛ یا سلوك الی اللّٰه است بی احتجاب به حجب. غلو و یا تقصیر؛ و یا سلوك الی اللّٰه است بی احتجاب به حجب نورانیّه یا ظلمانیّه؛ و یا سلوك الی اللّٰه است بی احتجاب به حجب وحدت یا کثرت. و شاید «یضل من یشاء ویهدی من یشاء» اشاره به این مرتبه از هدایت و احتجابات باشد که در حضرت قدر، که نزد ما مرتبه و احدیت به تجلی به حضرات اعیان ثابته است، تقدیر شده. ۳۷

﴿ما عندکم ینفد و ما عند اللّٰه باق﴾ . (نحل، ۹۶/۱۶)

این همه آمال ما زیر خاک خواهد رفت، تمام خواهد شد. این همه توجهات به خود، به ضررمان تمام می شود و تمام می شود. آن که باقی می ماند آن است که مربوط به خداست: ما عندکم ینفد و ما عند اللّٰه باق. آن که است [باقی می ماند]. انسان ینک «ما عندکم» دارد، ینک «ما عند اللّٰه» دارد، مادامی که به خود هست، به خود متوجه هست [به ما] عندکم [توجه دارد]؛ همه اینها هم فانی خواهد شد، نفاذ پیدا خواهند کرد. اما اگر چنانچه برگردد به خدا؛ آن جا به اسم «باقی» باقی است، بقا پیدا می کند. ۳۸

تمام افرادی که در جبهه ها به جنگ مشغولند و تمام کسانی که جان خودشان را فدای اسلام می کنند. همه اینها در محضر خدای تبارک و تعالی هستند و اجر هیچ ینک از افراد ضایع نخواهد شد. چیزی که برای خداست باقی است. «ما عندکم ینفد و ما عند اللّٰه باق» هرچیزی که از ما هست، اینها از بین می رود و آن چیزی که برای خداست و تقدیم به محضر خداست او باقی

می ماند. ۳۹

گمان نکنند که دنیا يك چیزی است که باقی می ماند، چند روز می ماند دست این و از بین می رود. آن چیزی که باقی می ماند آنی است که لله تعالی است. «ما عندکم ینفد و ما عند الله باق» «ما عند الله» آن چیزهایی است که انسان برای خدا می کند، آنها باقی هست و آن چیزی که پیش خود ما هست از دنیا و از جهاتی که نفسانیت ما دارد. اینها از بین می رود. ۴۰

قال تعالی: ﴿فَإِذَا قُرِئْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
انه ليس له سلطان على الذين آمنوا و على ربهم يتوكلون انما
سلطانه على الذين يتولونه و الذين هم به مشركون﴾

(نحل، ۱۶/۹۸-۱۰۰)

از آداب مهمه قرائت، خصوصاً قرائت در نماز که سفر روحانی الی الله و معراج حقیقی و مرقاة وصول اهل الله است، استعاذه از شیطان رجیم است که خار طریق معرفت و مانع سیر و سلوک الی الله است؛ چنانچه خدای تعالی خبر دهد از قول او در سوره مبارکه «اعراف» آنجا که فرماید: «قال فبما اغويتني لاقعدن لهم صراطك المستقيم» (اعراف، ۱۶/۷) قسم خورده است که سر راه مستقیم را بر اولاد آدم بگیرد و آنها را از آن باز دارد. پس، در نماز که صراط مستقیم انسانیت و معراج وصول الی الله است بی استعاذه از این راهزن صورت نگیرد و بدون پناه بردن، به حصن حصین الوهیت از شر او ایمنی حاصل نشود و این استعاذه و پناه بردن با لقلقة لسان و صورت بی روح و دنیای بی آخرت تحقق پیدا نکند؛ چنانچه مشهود است که این لفظ را کسانی هستند که چهل پنجاه سال گفته و از شر این راهزن نجات نیافته، و در اخلاق و اعمال بلکه عقاید قلبیه از شیطان تبعیت و تقلید نموده اند. اگر درست پناه برده بودیم از شر این پلید، ذات مقدس حق تعالی که فیاض مطلق و صاحب رحمت و اسعه و قدرت کامله و علم محیط و کرم بسیط است ما را پناه داده بود و ایمان و اخلاق و اعمال ما اصلاح شده بود. پس، باید دانست که هرچه از این سیر ملکوتی و سلوک الهی بازماندیم، به واسطه اغوای شیطان و واقع شدن در تحت سلطنت شیطانیه، از

قصور یا تقصیر خود ما است که به آداب معنویّه و شرایط قلبیّه آن قیام نکردیم؛ چنانچه در تمام انکار و اوراد و عبادات که به نتایج روحیه و آثار ظاهریّه و باطنیه آنها نایل نمی شویم برای همین دقیقه است.^{۴۱}

﴿من كفر بالله من بعد ايمانه إلا من اكره و قلبه مطمئن بالإيمان﴾ (نحل، ۱۰۶/۱۶)

من كفر بالله من بعد ايمانه إلا من اكره و قلبه مطمئن بالإيمان - یعنی غضب خدا بر کسی است که کافر به خدا شد پس از ایمان آوردن مگر کسانی که از روی اکراه اظهار کفر کردند و قلب آنها به ایمان به خدا مطمئن باشد، این آیه در باره عمار یاسر آمد^{۴۲} کفار او را اکراه کردند که کافر شود او هم اظهار کفر کرد و هرچه آنها خواستند از ناسزاها گفت سپس گریان پیش پیغمبر آمد این آیه نازل شد و اجازه تقیه داده شد.^{۴۳}

۱. امام خمینی، آداب الصلوة، / ۳۱۸-۳۱۹.

۲. همان، / ۱۸۳-۱۸۴.

۳. امام خمینی، کشف الاسرار / ۱۹۶، علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۴. صحیفه نور / ۱۷۷.

۵. همان، / ۱۰۹/۲۰.

۶. امام خمینی، شرح دعای سحر، / ۱۸۷-۱۸۸.

۷. امام خمینی، اربعین حدیث یا شرح چهل حدیث / ۶۳۴، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).

۸. آداب الصلوة، / ۷۷.

۹. همان / ۱۷۲.

۱۰. صحیفه نور / ۲۷۳/۱۹.

۱۱. امام خمینی، شرح حدیث عقل و جهل / ۱۱۴.

۱۲. صحیفه نور / ۲۲۳/۱۲.

۱۳. دشمنی اهل جهنم با یکدیگر.

۱۴. صاف و هموار.

۱۵. صحیفہ نور، ۶/۱۳.
۱۶. صندوق، عیون اخبار الرضا، ۳۰۱/۱.
۱۷. حویزی، تفسیر نور الثقلین، ۴/۱؛ تفسیر سورہ حمد، حدیث ۸.
۱۸. محمد باقر، مجلسی، بحار الانوار، ۲۵۹/۸۹.
۱۹. همان.
۲۰. طبرسی، مجمع البیان، ۱۷/۱.
۲۱. آداب الصلوٰۃ / ۲۹۹-۳۰۰.
۲۲. امام خمینی، سر الصلوٰۃ / ۶۱-۶۰.
۲۳. کلینی، کافی، ۲/۳۵۲، ح ۸۰۷ بہ این مضمون آمدہ است.
۲۴. سر الصلوٰۃ / ۸۳.
۲۵. شرح چہل حدیث یا اربعین حدیث / ۸۹.
۲۶. مسعود بن عیاشی، تفسیر عیاشی، ۲/۲۵۸.
۲۷. شرح چہل حدیث یا اربعین حدیث / ۱۲۱.
۲۸. مجلسی، بحار الانوار، ۱۸۴/۲۳، ح ۴۹، ۵۰ و ۵۶.
۲۹. کشف الاسرار / ۱۳۹.
۳۰. حویزی، تفسیر نور الثقلین، ۴۲۲/۱، ح ۴۸۱ وفيہ «ویل لمن لاکھا بین فکیہ ولم يتأمل ما فیہا.
۳۱. آداب الصلوٰۃ / ۲۰۴.
۳۲. کشف الاسرار / ۴۱-۴۲.
۳۳. بادہ عشق / ۱۱.
۳۴. امام خمینی، ولایت فقیہ / ۲۱.
۳۵. صحیفہ نور، ۱۹/۲۰.
۳۶. شرح چہل حدیث یا اربعین حدیث / ۵۸۷-۵۸۵.
۳۷. آداب الصلوٰۃ / ۲۸۹-۲۹۰.
۳۸. تفسیر سورہ حمد / ۱۳۰.
۳۹. صحیفہ نور، ۱۶/۲۴۲.
۴۰. همان، ۶۵/۲۰.
۴۱. آداب الصلوٰۃ / ۲۲۰-۲۲۱.
۴۲. تفسیر نور الثقلین ۳/۸۹، ح ۲۳۷.
۴۳. کشف الاسرار / ۱۲۹.